



۲۰۱۶/۰۵/۰۲



م. اسحاق نگارگر

## ازدهای خودی زندگانی زنان در پشاور

امروز به جای اینکه مستقیماً وارد ازدهای خودی گردم به شرح دیدگاه استاد مجروح در باره زندگانی زنان در پشاور می پردازم و مفهوم راستین آوارگی را در زندگانی زنان و مخصوصاً زنان روستایی که محکوم زیستن در کمپ های برپا شده به وسیله تنظیم ها بودند بپردازم یک کمی در تاریخ عقب تر می روم و سیری در تاریخ زندگانی زنان می نمایم.



دنیاى قدیم که همیشه معروض به جنگ ها و فتوحات بود و قدرت های مطلقه استبدادی از دستی به دستی می افتاد، این وضع ثبات و آرامش را از زندگانی مردم به طور عام و از زنان به طور خاص می ربود. چه بسا که مستبدان شکست خورده اهل حرم های خود را به خاطر اینکه به دست دشمن نیفتند و یا در بازار های برده فروشی به عنوان کنیز به فروش نرسند به دست خود قتل عام می کردند. اعتقاد به اینکه زندگانی آن جهانی ابدی است و اربابان قدرت چنانکه در این جهان به خدمت زنان خود نیاز دارند این نیاز در آن جهان باز هم بیشتر می شود و بنا بر این هر صاحب اقتداری که به سفر آن جهان می رفت زانش را نیز زنده زنده با او دفن می کردند؛ چنانکه رسم سستی یعنی سوختاندن زنان با شوهران مُرده شان در هند تا عهد جلال الدین اکبر ادامه داشت.

دوران بردگی و جنگ های بی شمار سبب رونق بازار برده فروشی می گردید و تاجران برده و کنیز نظر به ضرورت بازار برده ها و کنیزان خود را با مهارت های گوناگون زندگی مجهز می ساختند. یکی از این مهارت ها نواختن آلات موسیقی و آواز خوانی بود که کنیزان را با این مهارت مجهز می کردند و این مهارت قیمت کنیزان را به مراتب بالا می بُرد و در غالب دربار ها زنان را می دیدی که چنگ و عود می نواختند و آواز می خواندند. رقص، دایره و آواز بخش جدایی ناپذیر زندگانی زنان است و من حتی همین امروز نیز کمتر زنان را دیده ام که دست شان با دایره آشنا نباشد و یا در عروسی ها آواز نخوانده باشند. حالا من مراسم سمنک و عید و غیره را یک سو می گذارم. منع زنان از رقص و دایره و آواز مثل این است که زنان را از نفس کشیدن محروم کنیم. بدبختانه یک غرور کاذب مردانه حتی از ثبت نام زنان عار داشته است و غالب شاعران و هنرمندان زن یا دختر فلان استند یا زوجه بهمان و نام خود شان را ما نمی دانیم. این یک جانب قضیه است و جانب دیگر اینکه زنان به گرد هم نشستن های تنها زنانه نوعی نیاز روانی دارند. در محیط روستایی قبل از مهاجرت که مردان در مزارع کار می کردند زنان نیز پس از تمام کردن کار خانه گرد هم جمع می شدند و آنگاه چابیر های کلان چای بود که دست به دست می شد و زنان با هم از اینجا و آنجا قصه می کردند و رنجی را که از شوهر دیده بودند و یا حتی محبتی را که شوهر با ایشان نموده بود

قصه و به اصطلاح رنج خود را آب و یا شادابی خود را تقسیم می کردند اما محیط مهاجرت در کمپ ها این همه را از زنان گرفته بود و من در بخش گذشته عرض کردم که استاد جوان مجذوب الحال را به سراغ آوارگان راستین یعنی زنان و زنان روستایی فرستاد. استاد به جوان می گوید:

"زنان روستایی که در محیط کوچک قریه خود آزادانه می زیستند و اصولاً از مردان قریه خود رو نمی گرفتند و کسی کاری به کارشان نداشت اینک در محیط خیمه ها با مردان ناشناس و بیگانه روبرو استند و از سوی دیگر چشمه ها به دلیل نیاز تعداد زیاد مردم گل آلود شده است و این زنان وقتی که سراپای خود را می پوشانند و کوزه ها بر شانه برای آب می روند پیراهن های بی رنگ و چادر های سیاه می پوشند، مو های شان در هم و برهم است، نه زینت و آرایش وجود دارد و نه سرمه به چشم کس می بینی (و حال آن که از مصر باستان بدین سو زینت و آرایش آن نیاز روانی زنان است که اگر زنی وصیت کند که جعبه آرایش او را همراهش در تابوت بگذارند من از وصیت او چندان تعجب نمی کنم. نگارگر). سرود و آواز وجود ندارد و محیط شان به یک ماتمسرای دایمی بدل شده است و هنگامیکه مردان شان در جبهه ها فرو می افتند و هر روز جنازه ها به دنبال هم می رسند و برای هر مرده نیز چهل روز ماتم گرفته می شود؛ بنا بر این دوازده ماه سال خیمه های شان ماتمسراست."

وقتی جوان از زنان در باره آوارگی می پرسد، آنان آهی می کشند و می گویند: "در این سرزمین همه چیز بیگانه و نا آشناست. ما در میان کبوتران صحرایی پری های خوب را می شناختیم. از آواز عکه بخود مژده خیر خوش میدادیم و صدای زاغ یا بوم رابه فال بد می گرفتیم. این جا به دیدار همدیگر نیز جز در هنگام مرگ عزیزان نمی رویم، هرکدام ما در طول سال جز گریه و ماتم کاری نداریم؛ بنا براین در میان خود نیز نمیتوانیم بخندیم تا مبادا مردان بیگانه دور و بر آنها دلیل بی حیایی ما بدانند. در ماتمسرای ما عروسی هم میشود ولی در عروسی ها نیز ساز و رقص وجود ندارد، چون در این ماتمسرا ساز و آواز هم اجازه نیست در اینجا ما بسیار زود پیر می شویم و زیر فشار کار از پا می افتیم. هنگامی که زنان از میان ما می افتند و می میرند ما مرده های شان را امانت به خاک می سپاریم."

جوان از زنان می پرسد: "ای هموطنان آخر بگوئید که آوارگی چیست؟"

زن پخته سالی با لحنی مادرانه می گوید: "ای دیوانه، پُرشش های بیهوده را یک سو بگذار، آنجارا ببین، قبرستان کوچکی بود که به سرعت در حال کلان شدن است. ما سالخوردهگان و کودکان خود را در آنجا امانت به خاک سپرده ایم تا روزی جسد های شان را در قبرستان دهکده خود برسانیم. پس آوارگی این که آدم از قبرستان دهکده خود دور بمیرد و جسدش در محیط دیگران امانت دفن شود."

و اما جوان مجذوب الحال به رهگذر می گوید که هنوز نمی داند آوارگی چیست، آوارگان کیانند و آواره کنندگان چه گونه آدمیان استند. رهگذر بدین گونه به او هفت اشاره می کند.

من هفت اشاره استاد را برای فرصتی دیگر می گذارم و اما تصویری که استاد هنرمندانه از این آوارگان راستین یعنی زنان کشیده است چنان بر من اثر گذاشت که به یاد آوردم اگر تجربه گذار به سوی دیموکراسی ناکام گردد و جنگ های قدرت باز زنان رابه سوی آوارگی بکشاند ما یک نسل از زنان را که آوارگی محکوم به مرگ های پیشری نمود در کشور های همسایه امانت به خاک سپردیم و آن جسد ها در همان گورهای امانتی خاک شدند و اگر نسلی دیگر باز آواره شود.... دیگر گریه مرا مجال نداد که مقصود را دنبال کنم. بر من ببخشایید. هنگامیکه بر عاطفه خود غلبه کردم دنبال این بحث را می گیرم. خدا(ج) نگاهدار تان باد! نگارگر ۱۷ اپریل ۲۰۱۴ میلادی